

## بازخوانی اخلاق فضیلت چگونه توجیه می شود؟<sup>۱</sup>

فضیلت خاص انسان است، زیستن بر اساس عدالت و راستی است.

سقراط

### چکیده

محور قرار گرفتن پارادایم اخلاق فضیلت برای شکوفایی ارزش های هنجارین، سابقه دیرینه در تاریخچه مباحث اخلاقی دارد و خاستگاه آنرا تا زمان یونان باستان می توان پیگیری نمود. اگرچه تقریر های متعدد فضیلت از سوی دانشمندان از آغاز تاکنون ارائه شده است، اما وجه مشترک همه آنها تأکید بر ارزش ذاتی، کیفیت اخلاقی و واقعیت داشتن آن می باشد.

تحلیلگران، بنیانگذاران این نظریه اخلاقی را سقراط و افلاتون بویژه ارسطو دانسته اند، که با آغاز رنسانس در غرب به انزوا رفته و جایش را به دو رقیب اصلی، یعنی اخلاق وظیفه گرای کانت و پیامدگرایی جان استوارت میل داده است. تنها از دهه ۱۹۶۰ به بعد است که بحث دوباره فضیلت گرایی وارد عرصه ادبیات فلسفه اخلاق گردیده و معطوف نشان دادن ضعف های نظریه های رقیب و پی بردن به کاستی های معرفتی آنها شده است.

اخلاق فضیلت در دوران معاصر از جانب فیلسوفان نو ارسطویی و نو توماسی احیا گردیده و حامل بصیرت های مهم برای مواجهه با پیچیدگی های اجتماعی دوران معاصر است. پیچیدگی هایی که اقتضا می کند اخلاق فضیلت بازخوانی شود و تحولات معطوف به زندگی معنادار را رقم بزند.

**واژه های کلیدی:** فضیلت، اخلاق فضیلت، خرد، وظیفه گرایی، پیامد گرایی، خیر، دیگر هراسی.

<sup>۱</sup>. این مقاله در سال ۱۳۹۷ برای "آکادمی فلسفه مجروح" نوشته شده است.

<sup>۲</sup>. *Virtue Ethics*

## درآمد

کانت فیلسوف وظیفه گرا، فضیلت را قدرت اخلاقی اراده انسان در هماهنگی با مکلفیت معطوف به غایت قصوای هستی انسان، تحلیل کرده است، مفهومی که فیلسوفان یونان از آن "سلامت نفس" و "تعادل درونی" انسان برای "قبول و توانایی انجام مسئولیت اجتماعی" (کانت، ۱۳۸۰ الف: ۱۶) را مراد می کردند و علم اخلاق را به عنوان رکن مهم و کلیدی حکمت عملی برای شناخت و تبیین انواع فضیلت می شناختند.

مؤرخان اخلاق بر آنند که جستار اخلاق فضیلت برای نخستین بار در یونان باستان مطرح گردیده و از جایگاه ارزشمندی در فلسفه یونان برخوردار بوده است، آغاز جدیدی که توجه از اصول نخستین عناصر طبیعی به جستجوی مبادی حیات انسان، را وارد مرحله تازه نموده بود، مرحله که نقطه عطف آن سقراط به شمار می رفت، به گونه که آراء او از زبان افلاتون بیان گردیده و مرزبندی میان اندیشه های آن دو پیشکسوت در این زمینه را دشوار کرده است. پارادایم سقراطی را می توان اخلاق عنایت به منش ها، انگیزه ها، نیت ها و خصال کنشگران به جای پرداختن به افعال آنها دانست، از همین جهت پرسش دیرینه "چگونه باید زیست؟" را با طرح "حیات فضیلت مندانه" پاسخ گفته است.

اخلاق فضیلت، معطوف پرورش ظرفیت های انسان ها به سوی تعالی است که در نهایت نیکویی رفتار نمایند و الگویی برای برانگیختن دیگران در مسیر شکوفایی ارزش های مبتنی بر "خیر" باشند، به همین جهت بیشتر از هر چیز ناظر به آراسته بودن سوژه با احکام اخلاقی است و بحث اولویت "وظیفه" یا "نتیجه" را پیش فرض نمی گیرد. به همین جهت ارزیابی اخلاقی عمل یا نتایج آن را در درجه نخست واجد اهمیت تلقی نمی کند، بلکه عظمت روح فاعل و منش روبرو استعلای او را اهم می شمارد، همچنان تعادل باطنی را ستایش می کند و ارزشمند می خواند که بواسطه فاعل فضیلت مند انجام شده باشد.

شایان یادآور است که تمایز نظریه ها بر اساس معیار الزام و ارزش بدین معنا نیست که تنها، اخلاق فضیلت به ارزش های اخلاقی اهمیت می دهد و دو نظریه دیگر ( اخلاق وظیفه گرا و اخلاق نتیجه گرا) به انکار آن پرداخته یا حداقل از آن چشمپوشی کرده اند، بلکه مراد این است که یکی "فضیلت" را محور قرار می دهد و تمامی امور را بر مبنای آن می سنجد و دیگران بر الزامی بودن کنش آدمی و غایت مندی آن اهمیت کانونی قایل اند.

1. virtue ethics

2. Socrates (470 BC – 399 BC)

3. Plato (428 – 347 BC)

4. deontological ethics

5. teleological ethics

"فضیلت" ترجمه واژه یونانی آرته<sup>۱</sup> و به معنای تخصص و مهارت در یک موقعیت و مسئولیت اجتماعی است، معنایی که مورد توجه سوفسطائیان بود که مدعی تعلیم و پرورش آن در افراد بودند و سقراط با جنبه تعلیمی آن مخالف و آن را یک گوهر فطری در سرشت انسان می دانست، به همین جهت با سوفسطائیان به مخالفت پرداخت (کانت، همان: ۱۶).

در مشرب سقراطی مفهوم فضیلت با عینیت "کمال" آدمی رابطه جدی دارد، از این منظر هدف از خلقت هر فرد، تحقق بخشیدن به کمال نوعی آن است که بر اساس فصل ممیز آن نوع برجسته می شود. به همین جهت اگر در باره فضیلت یک انسان سخن می گوئیم، باید اول بدانیم فصل ممیز انسان که مشخص کننده کمال وجودی او می باشد، چیست؟. ارسطو تصریح کرده است که فصل ممیز انسان با موجودات دیگر، همانا "خرد" اوست و بنابر این فضیلت انسان با به کارگیری "خرد" و تحقق آن بستگی دارد که در صورت های متنوع ظهور و نمود پیدا می کند. از این رو است که ارسطو از فضائل مختلف مربوط به "خرد" مانند نظر کردن و یا تدبیر به عنوان مبنای فضائل اخلاقی، سخن به میان آورده است.

اما این تعریف امروزه دچار نوعی دگردیسی گردیده و جایگاه روایت کلان در عرصه اخلاق فضیلت را ندارد. معنای دیگر فضیلت را منتقدان اخلاق مدرن نوعی ویژگی نفسانی و کیفیت اخلاقی در نظر می گیرند، که موجب اعتدال در عملکرد قوای نفس می شود و قلمرو خواست ها و علایق آدمی را در می نوردد، کاربردی که خلاف انگاره ارسطو فراتر از رابطه فضیلت با "خرد" عرصه های دیگر، مخصوصاً قوه های مربوط به حیات معنوی مانند عواطف، زیباشناختی و بصیرت مواجهه "خود" با "دیگری" را نیز در بر می گیرد.

### تاریخچه اخلاق فضیلت محور

طرح اخلاق فضیلت به معنای اعتدال در اندیشه و عمل را می توان تا یونان عهد باستان رد یابی نمود. مشهور است که عقلای سبعة یونان قدیم بر معبد آپولو در دلفی جمله نوشته بودند: "از افراط پرهیز کن!". با همین پس منظر است که بحث از ماهیت فضائل، گونه های آموختنی یا موهوبی آن در میان فلاسفه قبل از سقراط، از جمله سوفسطائیان نیز وجود داشته است، اما در تاریخ فلسفه، از سقراط به عنوان آغازگر این بحث یاد می شود. اصالت او را تحلیلگران به

<sup>1</sup>. arête ( virtue )

<sup>2</sup>. Aristotle ( 384 – 322 BC )

این دلیل صحه گذاشته اند که افزون بر "تشخیص کاربرد کلی آرته، کیفیت اخلاقی آن را مورد تأکید قرار داد و در جهت تبیین فلسفی آن به عنوان یک واقعیت قابل تعریف مساعی به خرج داد" (گاتری، ۱۳۷۵: ۱۷۲) تا کاربست عملی پیدا کند و "زیستن بر اساس عدالت و راستی" (همان: ۱۷۱) آراسته شود، از همین رو وقتی در جمع جوانان شهر حاضر می‌شد و از آنان می‌پرسید چگونه باید زیست؟، خود پاسخ می‌داد: "فضیلت‌مندانه" (گاتری، ۱۳۷۶: ۲۶۰). مکتوبات گزنفون و افلاتون هر دو حکایت از این دارند که مباحث سقراط پیوسته در ارتباط با فضائل بوده است و وی بدون آنکه در صدد تولید نظریه انتزاعی باشد، سعی در پایه گذاری بنای اخلاق هنجاری در میان مردم می‌کرد. آگاهان فلسفه اخلاق بدین باور اند که نخستین نظریه پردازی در مورد فضائل را افلاتون بنا نهاده، اما تبیین کلاسیک فلسفی آن را از آن ارسطو می‌دانند. هر دوی آنها به سهم خویش، پرسش‌های سقراط درباره فضائل مانند: پارسایی، شجاعت، عدالت، رابطه معرفت با ماهیت فضائل و نحوه عمل به فضائل برای دستیابی به خیر، را جدی انگاشتند و بر آن شدند تا با بسط ایده‌های سقراط، ابعاد ضروری روانشناختی - سیاسی و متافیزیکی هر فضیلت، آراء نسبتاً جامعی در باب فضائل را مطرح و ارائه نمایند.

تحلیلگران با وجود اینکه مساعی فکری سقراط و افلاتون در باره امور اخلاقی را ستایش می‌کنند، اما از نبود انسجام روشمند آراء آنها در این حوزه نیز سخن به میان آورده اند، کمبودی که ارسطو در پی جبران آن برآمد و اندیشه‌هایش را با دقت و ژرفای توأم با نظم ارائه نمود. آراء اخلاقی ارسطو به صورت مشخص در اثر معروف اش "اخلاق نیکوماخوس" که به مثابه یکی از منابع مهم حوزه اخلاق به شمار می‌رود، گرد آمده اند. مقوله "فضیلت" را ارسطو از جنس کیفیات پایدار نفسانی و متفاوت از استعداد انجام یک چیز در نظر گرفته است، از نظر ایشان، "فضیلت": استعداد تعین یافته برای انجام فعل پسندیده و ستایش برانگیز است که موجب صدور سهل و روان کار نیک، از آدمی می‌شود.

ارسطو بحث رابطه فضیلت با سعادت را مهم می‌دانست و عمل به فضایل برای زیست سعادت‌مندانه را ضروری می‌انگاشت، همچنان نگاه به "خیر بشر" (ریچلز، ۱۳۸۷: ۲۳۹) برای سعادت را در منظومه فکری خودش کانونی تلقی می‌کرد. از نظر ایشان "سعادت، نهایی‌ترین غایت" (راس، ۱۳۷۷: ۲۹۱) به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که غایت‌های دیگر در نسبت با آن، غایت‌های میانی شمرده می‌شوند. از نگاه ایشان سعادت دارای دو خصوصیت است: نهایی‌ترین غایت و بسنده برای خودش؛ یعنی "فضیلت به تنهایی زندگی را مطبوع می‌کند و بی‌نیاز از همه چیز می‌سازد" (ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۸)، اما پرسش اساسی این است که سعادت با این خصوصیات چیست؟ ارسطو می‌گوید: غایت هر چیز به

<sup>1</sup>. arête (virtue - فضیلت)

<sup>2</sup>. The Nicomachean Ethics

وسیله کارکرد ویژه یا فصل ممیز آن شناخته می‌شود. چنانچه کارکرد چاقو بریدن است، فصل ممیز انسان نیز رفتار خردمندانه اوست. چنانچه آدمی براساس همین قوه (خرد) عمل نماید در مسیر سعادت قرار می‌گیرد، به همین جهت ارسطو از سعادت "فعالیت نفس در انطباق با کامل‌ترین فضیلت" (مک اینتایر، ۱۳۷۹: ۱۳۲) را مراد می‌کرد و همچون غایت انگار اخلاقی از رابطه تنگاتنگ فضایل و حیات نیکو سخن به میان می‌آورد.

سعادت از منظر ارسطو، جهت مندی اعمال در راستای هدف شمرده می‌شود، او از غایت ذاتی کارهایی سخن به میان آورده که عالیترین آن منجر به سعادت می‌شود، غایت‌نگری که هدف دانستن خیر اعلی و سعادت در کانون آن قرار گرفته است. مطابق این نظر همانگونه که نتایج نیکو در درستی اعمال از پیوند وثیق برخوردار است، قابلیت های تحقق سعادت نیز با رفتار ستوده، رابطه همه جانبه دارد. به بیان دیگر، در این نظریه فضایل افزون بر ارزش ذاتی، مهم‌ترین منابع دستیابی به سعادت نیز به شمار می‌روند. در این صورت است که بر اساس رفتار افراد می‌توان به فضیلت‌مندی آنان پی برد و از پیمودن مسیر سعادت بواسطه آنها سخن به میان آورد. در این تفسیر، هرچند فاعل اخلاقی مورد توجه قرار دارد، ولی فعل درست و فضیلت محور نیز به عنوان امر مستقل از فاعل اخلاقی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. مطابق این دیدگاه، این عبارت ارسطو که "انجام کار از ناحیه فرد فضیلت‌مند، علت درستی و فضیلت‌مندی است" (Slote, 2000: 332) نیز این گونه تفسیر می‌شود که تنها افرادی می‌توانند بفهمند که کدام عمل صحیح و کدام خطاست، که با تلاش و ممارست به سازگاری و تعادل درونی رسیده و در واقع فضیلت‌مند باشند.

در قرون وسطی نیز الگوی ارسطویی اثرگذار بوده است، فیلسوفان مسیحی بویژه توماس آکویناس ساختار و روش اخلاقی ارسطو را پسندیده و آن را مبنائی برای تبیین اخلاق مسیحی قرار داده اند. آنها هم مانند ارسطو از شناخت نفس و کارویژه آن آغاز کردند و البته با توجه به اختلافی که در باره حیات انسانی و گستره آن داشتند فهرست متفاوتی از فضیلت‌های اخلاقی ارائه نمودند.

تفاوت عمده میان الگوی ارسطویی و پارادایم مسیحی در باره اخلاق مبناهای ناهمگون عقل و وحی بود، آکویناس تلاش ورزید نوعی انسجام میان یافته‌های وحیانی و داده‌های عقلانی ایجاد نماید و مجموعه آنها را در یک ساختار عامتر، تبیین و توجیه نماید. او الگوی ارسطو را نسبت به نظریات اخلاقی دیگر ترجیح داده و در جهت سازگار کردن اش با آموزه‌های مسیحی تلاش فراوان به خرج داده است، روند التقاطی که با پدیدار شدن طلیعه رنسانس به چالش کشیده شد.

1. Tomas Aquinas (1225 – 1274)

رنسانس در واقع آغازی برای فرایند عرفی شدن اندیشه انسان و دنیوی شدن حیات او به شمار می رود. در این جریان کمال آدمی بر حسب مزیت های دنیوی تعریف گردید، همچنان لذت و منفعت مادی نیز به مثابه غایت اصلی حیات انسان و معین کننده نحوه سلوک او در عمل شناخته شد. از طرف دیگر فضیلت های اخلاقی مورد عنایت ارسطو بیش از هر چیز به سلامت روح و تحقق بخشیدن به ذات نهفته انسان مربوط می شود، به همین جهت اصیل ندانستن لذت و منفعت مادی به گونه طبیعی در تقارن با آموزه های مسیحی قرار گرفته است.

با پایان پذیرفتن قرون وسطی، رخداد رنسانس و تحولات ایجاد شده در فلسفه اخلاق سده های ۱۷ و ۱۸، جستار اصیل شمردن فضیلت به تدریج کنار گذاشته شد و محجور گردید، تا آنجا که برخی مانند ماکیاولی<sup>۱</sup> فضیلت مند نبودن را عامل ترقی و رشد بشریت و "برنارد مندویل<sup>۲</sup>، رذائل فردی را موجب رونق تجارت پرمفعت و سود بسیار" (مک اینتایر، ۱۳۷۶: ۲۹۳) قلمداد نمودند.

تحلیلگران، عوامل گوناگون در این غفلت و محجوریت را دخیل دانسته اند، اما جرومی، بی، شنیوند<sup>۳</sup> در مقاله "بد اقبالی های اخلاق فضیلت"<sup>۴</sup>، ایراد های وارده بر این اخلاق را، از جمله عوامل غفلت، به شمار نمی آورد. از نظر ایشان، روی آوردن و منهمک شدن در نظریه های جدید اخلاقی، زمینه های این فراموشی را فراهم آورده اند. وی کنار گذاری تفکر غایت شناختی ارسطو را، سبب تهافت این نظریه اخلاق نمی داند، به جهت اینکه غایت شناختی مسیحیت آماده بود، تا جای اخلاق ارسطو را بگیرد، بلکه این خود مسیحیت بود که با پناه بردن به اخلاق وظیفه - فضیلت، نابسامانی هایی را به بار آورد. به نظر او بزرگترین مشکل، از زمان ظهور قوانین طبیعی شروع گردید، بویژه آن گونه که توسط "هوگو گروتیوس"<sup>۵</sup> مورد استقبال واقع شد.

مک اینتایر فیلسوف نو- ارسطویی معاصر با ارائه اثرش "در پی فضیلت"<sup>۶</sup> نشان داده است که: ظهور نهضت روشنگری، ارائه نظریات کانت، فایده گرایی<sup>۷</sup> جان استوارت میل<sup>۸</sup> و بنتام،<sup>۹</sup> عاطفه گرایی و... عوامل این غفلت را بوجود آورده اند. او برخلاف شنیوند، معتقد است که از دست رفتن نظریه غایت گرایی ارسطویی که پیامد تحولات و تفکرات عصر مدرنیته می باشد از جمله علل مهم این فراموشی به شمار می رود.

<sup>۱</sup>. Niccolo Machiavelli (1469 – 1527)

<sup>۲</sup>. Bernard Mandeville (1670 – 1733)

<sup>۳</sup>. Jerome B. Schneewind (1930)

<sup>۴</sup>. The Misfortunes of Virtue (1990)

<sup>۵</sup>. Hugo Grotius (1583 -1645)

<sup>۶</sup>. Alasdair McIntyre (1929)

<sup>۷</sup>. After Virtue: A Study in Moral Theory (1981)

<sup>۸</sup>. utilitarianism

<sup>۹</sup>. John Stuart Mill (1806 – 1873)

<sup>۱</sup>. Jeremy Bentham (1748 – 1832)

در دوران مدرن مقاله های هارولد پریکارد<sup>۱</sup> و الیزابت آنسکم<sup>۲</sup> نقطه های عزیمت بازانديشی نظریه اخلاق فضیلت به شمار می آیند. این در صورتیست که دو گونه رایج اخلاق عمل یعنی سودگرایی (از نوع نظریه های پیامد گرا<sup>۳</sup>) و وظیفه گرایی کانتی در تبیین پدیدارشناسانه اخلاق توفیق چندانی نیافتند و افزون بر آن در عمل با بن بست های زیادی مواجه گردیدند. نتیجه گرایی با دشواری در بیان جنبه الزامی و وجه تکلیفی اخلاق روبرو گردید و همین گونه وظیفه گرایی کانتی نیز در مورد انگیزش اخلاقی با مشکل روبرو شد. افزون بر آن فایده گرایی در عمل به نادیده گرفتن ارزش عدالت منتهی شد و وظیفه گرایی کانتی نیز اخلاق را در حد یک راهنمایی منطقی و انتزاعی نگه داشت که به سختی می توان در عمل از آن بهره ملاموس به دست آورد، به همین جهت زمینه بوجود آمدن بحث اخلاق فضیلت دوباره مطرح شود و بازخوانی مبتنی بر داده های معاصر آن توجیه پیدا کند.

### بازخوانی اخلاق فضیلت در دوران مدرن

با آن که تحلیلگران به گونه معمول، مقاله "فلسفه اخلاق مدرن"<sup>۴</sup> الیزابت آنسکم را سرآغاز بازانديشی اخلاق فضیلت در قرن بیستم معرفی می کنند، اما به گفته برخی از متفکران پریکارد با طرح این پرسش: "آیا فلسفه اخلاق مبتنی بر خطاست؟"<sup>۵</sup> که در مجله بریتانیایی "ذهن"<sup>۶</sup> به چاپ رسید، در برانگیختن مباحثی پیرامون اخلاق فضیلت پیشگام بوده است.

آنسکم با انتقاد از فلسفه اخلاق نوین، بویژه نقد نظریه کانت و سودگروی می گوید: خطاست که ما نظریاتی را در اخلاق اتخاذ کنیم که در مفاهیم بسیار قانونی مانند "الزام" و "وظیفه" زمینه داشته باشند، زیرا این مفاهیم در زمان بی اعتقادی به وجود قانونگذاری الهی، دیگر بی معنا می شوند. وی در این مقاله با تأکید بر سه عامل ذیل ادعا می کند که تنها راه برای فراهم نمودن مبنا و اساسی برای اخلاق را باید در مفهوم فضیلت جستجو کرد:

- نبودن مفاهیم فعلی موجود فلسفه اخلاق در فلسفه ارسطو و تغییر مفاهیم با ظهور مسیحیت.
- ارتباط قوانین با مسیحیت و اعتقاد به وجود خداوند و از دست رفتن آنها.
- نبودن جایگاهی برای نظریات دیگر به دلیل ایراد های وارده بر آنها.

<sup>1</sup>. Harold Arthur Prichard (1871 - 1947)

<sup>2</sup>. Gertrude Elizabeth Margaret Anscombe (1919 – 2001)

<sup>3</sup>. consequentialism

<sup>4</sup>. Modern Moral Philosophy (1958)

<sup>5</sup>. Does Moral Philosophy Rest on a Mistake? (1912)

<sup>6</sup>. Mind (academic journal published by Oxford University Press)

از نظر ایشان، مفهومی که مستقل از "الزام" و "وظیفه" برای شکوفایی کیفیت اخلاقی انسان مورد توجه قرار گیرد مقوله "فضیلت" است که بایستی به گونه جدی به آن پرداخته شود. او در این بحث ما را به ارسطو ارجاع می‌دهد و از خوانش معاصر ایشان سخن به میان می‌آورد.

پس از آنسکوم، می‌توان از نقش مهم فیلیپا فوٹ سخن به میان آورد، ایشان در جهت احیاء و ترویج اخلاق فضیلت تلاش نموده و آثارش مؤثر واقع شده‌اند. او تلاش کرده است با ادامه مسیر فلاسفه کهن، بویژه ارسطو رابطه "خوب زیستن" و "فضائل" را مورد توجه قرار دهد و جنبه‌های متنوع آن را بنمایاند، به نظر ایشان فلسفه اخلاق باید با نظریه در باره فضائل و ردائل آغاز گردد. مقاله "فضایل و ردایل" او که در آن به تبیین برخی مسائل مربوط به اخلاق فضیلت پرداخته است مشهور می‌باشد.

۲۳ سال پس از تألیف مقاله آنسکوم، مک اینتایر کتاب "در پی فضیلت" را منتشر نمود، نقطه عزیمت مک اینتایر مانند آنسکوم، ادعای ناکارایی فلسفه نوین اخلاق و در واقع ناکامی وجدان اخلاقی تمدن‌های اخیر غربی بود. ایشان شکست مدرنیته و ناموفق بودن آن در طرح یک نظریه اخلاقی مناسب را نگران کننده خواند و از ضرورت بازخوانی اخلاق فضیلت به عنوان پارادایم بدیل برای گذار از منازعات موجود در نظریات اخلاقی سخن به میان آورد. ادموند پینکوفس نیز با نگارش کتاب "از مسأله محوری تا فضیلت گرایی: نقدی بر فروکاهش گرایی در اخلاق" در جهت بازخوانی و تبیین معاصر اخلاق فضیلت گام دیگری برداشته است. او با نقد نظریات رایج به دلیل عدم توجه به منش و خصوصیات اخلاقی فاعل و غفلت از پیوند منش فاعل اخلاقی و ابطال طبیعت تحویل پذیر، عنایت به اخلاق فضیلت را شایسته معیارهایی می‌داند که از نظر او باید در گستره اخلاق جا داشته باشند. با آن که مقاله آنسکوم، تأثیر بسزایی در روند طرح اخلاق فضیلت داشت، اما نحوه تأثیر آن به گونه نبود که همه فلاسفه برای استقبال آن آمادگی نشان دهند، این در صورتیست که برخی، تنها نقد‌های او بر نظریه اخلاقی مدرن را مورد توجه قرار دهند، همچنان عده ترغیب شدند تا رویکرد دستیابی به اخلاق فضیلت از درون خود فلسفه را در پیش بگیرند.

<sup>1</sup>. Philippa Foot (1920 – 2010)

<sup>2</sup>. *Virtue and vices* (1978)

<sup>3</sup>. Edmund L. Pincoffs (1919 – 1991)

<sup>4</sup>. *Quandaries and Virtues: against Reductivism in Ethics* (1986)



جا دارد از نقش های سوزان وولف<sup>۱</sup> در مقاله "قدیسان اخلاقی"، مایکل استوکر<sup>۳</sup> در "شیزوفرنیای تیوری های جدید اخلاقی"<sup>۴</sup> و آیریس مرداک<sup>۵</sup> در "سیطره خیر"<sup>۶</sup> نیز در جهت بازخوانی اندیشه های اخلاقی ارسطو در دوران معاصر یادآوری کرد، آنها هر کدام به شیوه های متفاوت، با آنسکوم در جهت نقد نظریات اخلاقی وظیفه گرا و نتیجه گرا همراه گردیده و در جهت تبیین اخلاق فضیلت سهیم شده اند.

شایان یادآوریست که با وجود برخی تفاوت های بنیان، حامیان و احیاگران اخلاق فضیلت در تأیید و ترویج این نظریه اخلاقی، از این حیث که همه آنها در آغاز به جای تأکید بر "عمل" نسبت به "عامل" از اتفاق نظر برخوردار اند و در تمامی این نظریات بیشتر از "اخلاق برای ناظر، به اخلاق برای فاعل" (ملکیان، ۱۳۸۵: ۲۵۸) و ویژگی های درونی او اهمیت قائل شده اند، می توان آنها را زیر چتر واحد "اخلاق فضیلت مدار" در نظر گرفت، اما با وجود آن تفاسیر عمده آن مانند: سعادت گرایی، نظریه های فاعل مبنا و اخلاق مراقبت را نیز می توان یادآوری نمود.

سعادت گرایی به تاسی از تصویر ارسطو فضیلت را با سعادت ارتباط می دهد و عمل به فضایل را برای زندگی سعادت مندانه ضروری می انگارد. تفسیر "فاعل مبنا"، فاعل اخلاقی را بدون نیاز به توجیه سعادت گرایانه به گونه پایه ای و مبنایی مورد ارزیابی اخلاقی قرار می دهد و "اخلاق مراقبت" از تقدم نیازها بر حقوق و عشق و محبت بر وظایف سخن به میان می آورد، به همین جهت مدعی طرح نظریه اخلاقی معطوف به دیگران و مراقبت خودجوش از انسان هاست.

### عناصر اساسی اخلاق فضیلت

اخلاق فضیلت را تحلیلگران واجد عناصر و مؤلفه های اساسی می دانند که در جهت تبیین ماهیت و جایگاه ارزشی آن مؤثر واقع می شود. اینک برای تبیین بهتر به مؤلفه های کلیدی پارادایم یاد شده (اخلاق فضیلت محور) به گونه ذیل می پردازیم:

### غایت گرایی

از آنجا که اخلاق فضیلت نوعی نظریه هنجاری از نوع غایت گرایانه است، همه موجودات از این منظر از جمله انسان، به سوی غایتی در حرکت اند و همه افعال خود را در جهت نیل به آن ساماندهی می کنند. در این نظریه تنها بواسطه

1. Susan Rose wolf ( 1952 )

2. Moral Saints (1982 )

3. Michael Stocker ( )

4. The Schizophrenia of Modern Ethical Theories ( 1976)

5. Jean Iris Murdoch (1919 - 1999 )

6. The Sovereignty of Good ( 1970)

افعال فضیلت مندانه است که می‌توان به آن غایت دست یافت و فضائل خصایلی هستند که فرد را قادر می‌کنند تا به سعادت سرشار از "خیر" دست یابد.

### تأکید بر نیکو خصالی

اخلاق فضیلت نظریه در باب ارزش‌های اخلاقی است که به جای "عمل" بر "بودن" تأکید می‌کند و به جای پرسش از "چه عملی" به "چگونه بودن و چگونه زیستن" می‌پردازد. این نظریه به دلیل آن که هدف اصلی اخلاق را پرورش فضائل و احتراز از تمایلات نکوهیده بشری می‌داند، به درستکاری بیش از درست عمل کردن اهمیت می‌دهد و نیکو خصالی را با وجود اینکه مقدم بر نیکوکاری می‌داند اما عمل متناسب با آن را نیز همسویی با "خیرخواهی عام" به شمار می‌آورد، به همین جهت مطرح می‌شود که: "فضایل اخلاقی حاصل ملکات، خصوصیات و خصایل منش انسانی است و باید از راه عمل به آنها دست یافت" (هولمز، ۱۳۸۲: ۹۱).

### باور به ارزش ذاتی فضیلت

مروجان این باور، "فضیلت" را افزون بر اینکه عامل مهم برای نیل به سعادت، ارزشمند و ضروری می‌بینند، برای آن ارزش ذاتی نیز قائل اند و همچون "خلوص قانون اخلاقی" (کانت، ۱۳۸۰: ب: ۱۲۸) می‌شناسند، در حالیکه در نظریه‌های دیگر، فضیلت از اهمیت درجه دوم برخوردار بوده و دارای ارزش ابزاری است. سودگرایان فضیلت را به عنوان ابزاری "برای دستیابی به سعادت یعنی لذت و اجتناب از درد" (Mill, 1999: 55) می‌پذیرند، و در نظریه وظیفه‌گرایی به عنوان وسیله که باعث می‌شود تا فاعل، وظیفه را به انگیزه انجام وظیفه و احترام به قانون انجام دهد، اما در اخلاق فضیلت، این مفهوم همانند عدالت، فی حد نفسه ارزشمند است، به گونه‌ای که حتی اگر اشخاص مدعی فضیلت و عدالت مطابق با هنجارهای فضیلت و عدالت عمل نکنند از ارزش ذاتی مفاهیم یادشده کاسته نمی‌شود.

### تقدم فضیلت بر الزام

در اخلاق فضیلت بر خلاف نظریه‌های رقیب (اخلاق وظیفه‌گرا و اخلاق نتیجه‌گرا)، مجموعه یکدست و پایدار از قوانین انتزاعی و کلی در اختیار نیست تا بر اساس آنها معین گردد که چه کاری باید و یا نباید انجام داده شود. در دو نظریه سودگروی و وظیفه‌گروی (نوع قاعده‌نگر آن) فاعل با توجه به مجموعه از قواعد، دست به صدور حکم اخلاقی می‌زند، اما اخلاق فضیلت از حیث معرفت‌شناسی با این دو تفاوت دارد. در این رویکرد شخص فضیلت‌مند بواسطه برخورداری از حکمت عملی تصمیم می‌گیرد که در شرایط مختلف، چه فعلی را چگونه انجام دهد.

با توجه به نظریه ارسطو در باب وحدت فضائل می توان ادعا کرد که در این نظریه، فضائل، تعیین کننده قوانین هستند، چنانچه شاگرد برجسته سقراط آنتیس تنس<sup>۱</sup> فضیلت گرای معروف کلبی گفته است: "آدم فرزانه در کردار خود به عنوان شهروند، پیرو قوانین جا افتاده نخواهد بود، بلکه مطابق فضیلت عمل خواهد کرد" (گاتری، همان: ۲۱۱).

### جایگاه ویژه اسوه های اخلاقی

در مدل اخلاق فضیلت، اسوه ها و الگوهای اخلاقی، یعنی کسانی که در پرورش و هدایت ملکات درونی خود موفق بوده اند و اعمال شان برخاسته از فضائل درونی است، از جایگاه ویژه برخوردار اند. به گفته فرانکنا: "داشتن اسوه اخلاقی، بدین معناست که بخواهیم اشخاص خاصی باشیم و ویژگی های خاصی مانند شجاعت اخلاقی، عدالت و... را تا حد اعلائی کمال دارا باشیم" (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۱۴۸).

### نقش نیت و انگیزه

نیت و انگیزه به عنوان جانمایه عمل و عاملی که سبب ارزشمندی اعمال می گردد در اخلاق فضیلت بسیار مورد توجه است. دیوید هیوم<sup>۲</sup> در "رساله در باره طبیعت آدمی"<sup>۳</sup> تنها، انگیزه را شایان تحسین می داند. از نظر ایشان آنچه منشأ انگیزش هاست به طور کلی امیال هستند، به همین جهت میل، ریشه تمامی کارهاست، او در پرتو نظریه "باور - میل"<sup>۴</sup> پیرامون رابطه انگیزه و فضیلت اینگونه تصریح نموده است: "ما، در زمان تحسین عمل، فقط انگیزه هایی را که موجب آن شده است، در نظر داریم... و کار خارجی هیچ گونه امتیازی ندارد. همه اعمال فضیلت مندانه، امتیاز خود را فقط از انگیزه های فضیلت مند می گیرند" (خزاعی، ۱۳۸۰: ۵۵).

ارسطو، گرچه بحث مستقلی را به "نیت" اختصاص نداده است، اما از فحوای کلام او، می توان چنین استنباط کرد که وی بدلیل انحصار سعادت، در سعادت دنیوی، برای فاعل اخلاقی، تنها انگیزه اخلاقی بودن و اخلاقی زیستن را که در جهت پرورش فضائل و یا عمل به آنها مؤثر باشد مهم می شمارد. به همین جهت از فضیلت مدار بودن می توان به گونه یاد کرد که از پوتنسیل ایجاد تحولات درونی برخوردار است، امکاناتی که نظریه هایی رقیب مانند سودگروی، فاقد آنند.

<sup>1</sup>. Antisthenes ( 445 BC – 365 BC )

<sup>2</sup>. David Hume ( 1711 – 1776 )

<sup>3</sup>. Treatise of Human Nature (1738)

<sup>4</sup>. belief – desire theory

## خوانش های متنوع از اخلاق فضیلت مدار

اخلاق فضیلت با وجود اینکه از روح واحدی برخوردار است، اما هم به دلیل تنوع تبیین و تحلیل، و نیز به جهت تعدد و یا تحول در منظر، خوانش های متفاوتی را بخود پذیرفته است. توجه به تفاوت رویکرد ها و دیدگاه های فلاسفه و یا پیش فرض ها و مبانی آنها، ما را در فهم این نظریه یاری خواهد رساند.

از چهار چشم انداز می توان به تفسیر اخلاق فضیلت پرداخت:

- از چشم انداز تاریخی
- از چشم انداز غایت گرایی
- از چشم انداز سکولار و الهیاتی
- از چشم انداز اخلاق فضیلت ناب و پلورالستیک

### از چشم انداز تاریخی

از چشم انداز تاریخی می توان اخلاق فضیلت را به سه دوره یونان باستان، قرون وسطی و اخلاق معاصر و یا از جهت دیگر به دوره قبل از دوران مدرن و پس از آن (دوران معاصر) تقسیم نماییم. گرچه در آغاز چنین به نظر می رسد که تقریر نخست، بیشتر بر جنبه های تاریخی این اخلاق و ذکر نظرات و اندیشه های فلاسفه تأکید دارد، اما بی تردید توجه به دوره های متفاوت تاریخی و تأثیرات احتمالی آراء و دیدگاه های متفاوت اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حتی کلامی در تبیین رویکرد آن ما را در شناخت و سنجش و در نتیجه تأیید یا تردید این نظریه کمک خواهد کرد. به گونه مثال می توان از کار مک اینتایر یادآوری نمود که در کتاب "تاریخچه اخلاق" او که با دیدگاه تاریخی به ترسیم اخلاق فضیلت پرداخته است، نشان می دهد که اختلاف برخاسته از مبانی فلسفی و جامعه شناختی مردم پیرامون مفهوم فضیلت در یونان قبل و بعد از سقراط چه گونه بوده است.

### از چشم انداز غایت گروی

چهره دیرینه اخلاق فضیلت که مورد پذیرش ارسطو قرار گرفته، غایت گرایانه است. ارسطو بر اساس مبانی متافیزیکی خود، برای هر موجودی قائل به غایتی بود که فاعل با برخورداری از استعداد دستیابی به آن غایت، تمام افعال و قوای خود را در جهت رسیدن به آنچه که "خیر نهایی" تلقی می شود، به کار می برد. در مورد انسان نیز جریان به همین منوال است، انگار غایت گرایی با دیدگاهی در باره طبیعت بشر، گره خورده است. بنابر این مطرح می شود که: انسان می تواند به گونه طبیعی و به قول مک اینتایر از رهگذر "ورزش هایی که بسط و پرورش فضیلت های انسانی را

1. A Short History of Ethics (1966)

تقویت می کند" (همپتن، ۱۳۸۰: ۳۱۸) به غایت نهایی دست یابد. از همین رو: "اخلاق فضیلت به عنوان یک علم، حلقه واسطه است که با آگاه نمودن فاعل بر نحوه رسیدن از حالت نخست به غایت نهایی، او را در این رسیدن یاری می‌رساند" (MacIntyre, 1981: 52).

### از چشم انداز سکولار و الهیاتی

از دو زاویه می‌توان به تقریر مرتبط با اخلاق فضیلت پرداخت:

الف: رویکرد سکولار

ب: رویکرد الهیاتی

ارسطو به دلیل اعتقاد به اکتساب فضائل اخلاقی از طریق ممارست و تمرین و ادراک گزاره‌های اخلاقی خوب و بد یا صواب و خطا بودن افعال از رهگذر حکمت عملی و باور به سعادت دنیوی و امکان دستیابی به آن در همین دنیا، عملاً اخلاق فضیلت خود را سکولار معرفی می‌کند. رویکرد های هیوم، آنسکوم و فیلیپا فوت نیز به دلیل انفصال شان از انگاره های الهیاتی سکولار به شمار می‌روند. اما آکوئیناس، برخلاف، شناخت فضائل را مبتنی بر وحی می‌شناسد و بحث اخلاق فضیلت دینی را پیش می‌کشد. در واقع ایشان تلاش کرده است نوعی همسویی میان اخلاق فضیلت و شریعت را بوجود آورد.

### از چشم انداز اخلاق فضیلت ناب و پلورالستیک

در پاسخ به این پرسش که "آیا فضائل تنها معطوف عمل است یا گونه دیگر آن نیز وجود دارد؟"، برخی از نظریه پردازان این حوزه در پاسخ، از جنبه پلورالستیک و گروه دیگر از خالص بودن آن سخن به میان آورده اند، به گونه که از اخلاق فضیلت به گونه ناب و کثرت انگار یادآوری می‌کنند.

الف: اخلاق فضیلت ناب<sup>۱</sup>

ب: اخلاق فضیلت کثرت انگار<sup>۲</sup>

در اخلاق فضیلت ناب، فضائل از ارزش ذاتی برخوردار بوده و زندگی نیکو، تنها در پرتو فعالیت های فضیلت مندانه حاصل می‌شود. در این جا اصول اخلاقی به دلیل اشتقاق از فضائل، در درجه دوم قرار می‌گیرند. در اخلاق فضیلت کثرت گرا، مدل های وظیفه گرا و فضیلت گرا، هر دو برای یک سیستم کامل، ضروری، شناخته می‌شوند؛ از این چشم انداز، نه فضائل اولویت دارند، نه اصول بلکه هر دو مهم اند و از ارزش ذاتی برخوردار اند. این

<sup>1</sup>. Pure virtue ethics

<sup>2</sup>. Pluralistic virtue ethics

دیدگاه از جهت اعتقاد به ارزش ذاتی فضیلت به اخلاق فضیلت ناب نزدیک است؛ اما با این تفاوت که آن فقط فاعل محور است ولی این هم فاعل محور و نیز عمل محوری باشد.

### نتیجه گیری

در این بحث بیان شد که نظریه اخلاق فضیلت از چشم اندازهای مختلفی تقریر و تفسیر شده است، خوانش ها و تأویل هایی را که می توان به شکل های گوناگونی دسته بندی نمود. اما مهمترین موضوع این است که بگوییم اخلاق فضیلت، نظریه هنجاری است که به دلیل تأکید خاص بر فضایل اخلاقی، خود را رقیب سایر نظریه های اخلاقی مانند وظیفه گرایی و پیامد گرایی می داند. در این نظریه، بر رشد اخلاقی یا شکوفایی فضایل انسان بیش از هر چیز دیگر تأکید می شود. بسیاری از طرفداران این نظریه معتقد اند که هرچند سلامت اخلاقی فاعل در اولویت قرار دارد، ولی نمی توان از عمل اخلاقی نیز غفلت کرد. البته تأکید اخلاق فضیلت بر چگونه بودن انسان و ویژگی های فاعل اخلاقی است. ولی ملاحظه می شود که برخی از انواع اخلاق فضیلت علاوه بر ویژگی های فاعل اخلاقی به ویژگی های فعل اخلاقی نیز اهتمام دارد. این مسئله، خصوصاً در مورد برخی تقریرهای اخلاق فضیلت به وضوح مشاهده می شود. تقریرهای سعادت گرایانه از اخلاق فضیلت، که افزون بر ارزیابی فاعل اخلاقی به ارزش ذاتی فعل نیز باور دارند را می توان از این شاخه دانست. این گرایش، افزون بر توجه به کنش و رفتار، توجه به غایت اخلاقی را نیز مهم می شمارد. از این جهت، نظریه های اخلاقی ارسطویی با سعادت گرایی و غایت گرایی نیز از رابطه وثیق برخوردار است. در این نوع رویکردها، زندگی مطابق با فضایل، غایت رفتارهای اخلاقی دانسته می شود و فضایل افزون بر مزیت ارزش ذاتی، ابزار دستیابی به سعادت نیز به شمار می روند. ارسطو با تحلیل فضیلت، نظریه حد وسط را مطرح نموده که طبق آن، حد میانه افراط و تفریط است. شاید مهم ترین مسئله در این باره ماهیت فضیلت، چگونگی کسب فضایل و بررسی انواع فضایل باشد. مطابق نظریه اخلاق فضیلت، ارزش فضیلت در ارتباط مستقیم با منش و شخصیت افراد قرار دارد. راه کسب فضایل نیز مطابق دیدگاه ارسطو "رعایت حد وسط" (پنکین، ۱۳۸۱: ۴۷) و ایجاد تعادل درونی در قوای نفسانی و تعادل بیرونی میان "من" و "دیگری" در راستای اعتماد گرایی فضیلت محور است، روندی که بازخوانی آن را برای پاسخگویی به پیچیدگی های اجتماعی و دغدغه های زیست اخلاقی معاصر توجیه می کند، تا از یک طرف با ناهنجاری درون آدمیان مواجهه کند و از جانب دیگر راه حلی در برابر دیگرهراسی های مزمن در راستای تعمیم فضایل در محیط های زیستی، اجتماعی- فرهنگی و سیاسی در زمانه ما باشد.

## منابع

- ارسطو (۱۳۸۵). *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
- پینکین کالوین (۱۳۸۱). *اخلاق نیکوماخوس ارسطو*، ترجمه علی حقی، فصلنامه پژوهش های فلسفی - کلامی، سال چهارم، شماره اول و دوم، قم: دانشگاه قم.
- ریچلز جیمز (۱۳۸۷). *فلسفه اخلاق*، ترجمه آرش اخگری، تهران، انتشارات حکمت.
- خزاعی زهرا (۱۳۸۰). *اخلاق فضیلت مدار*، نامه مفید، شماره ۲۸، قم: دانشگاه قم.
- راس دیوید (۱۳۷۷). *ارسطو*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: نشر فکر روز.
- فرانکنا ویلیام کی (۱۳۸۳). *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم: نشر طه.
- کانت ایمانوئل (۱۳۸۰ الف). *مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت (فلسفه فضیلت)*، جلد ۲، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- کانت ایمانوئل (۱۳۸۰ ب). *درس های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- گاتری دلبیو. کی. سی (۱۳۷۵). *تاریخ فلسفه یونان (۱۱) - سوفسطاییان (بخش دوم): دیدگاه های اخلاقی*، شخصیت های برجسته، ترجمه حسن فتحی، تهران: انتشارات فکر روز.
- گاتری دلبیو. کی. سی (۱۳۷۶). *سقراط، زندگی، شخصیت و دیدگاه های فلسفی*، ترجمه حسن فتحی، تهران: انتشارات فکر روز.
- مک اینتایر السدیر (۱۳۷۶). *اخلاق فضیلت مدار (۲)*، ترجمه حمید شهبازی، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۳، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ.
- مک اینتایر السدیر (۱۳۷۹). *تاریخچه فلسفه اخلاق*، انشاءالله رحمتی، تهران: نشر حکمت.
- ملکیان مصطفی (۱۳۸۵). *مشتاقی و محجوری*، تهران: نشر نگاه معاصر.
- همپتن جین (۱۳۸۰). *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- هولمز رابرت. ال (۱۳۸۲). *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه علیا مسعود، تهران: انتشارات ققنوس.

MacIntyre Alasdair (1981). *After Virtue*, Indiana: university of Notre Dame press.

Mill J.S (1999). *Utilitarianism*, ed. Grisip, Oxford University Press.

Slote Michael (2000). *The Blackwell Guide to Ethical Theory*, ed. Hugh Lafollette, USA: Blackwell Publishers.